

## رونمایی از قدیمی‌ترین نسخه کتاب مقدس

سه‌شنبه‌های فرهنگی سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، این هفته رنگ و بوی دیگری داشت؛ شب میلاد حضرت عیسی مسیح (ع) بود و بهانه‌ای برای احترام به هموطنان مسیحی و بزرگداشت میلاد پیامبر بزرگوارشان؛ بهانه‌های شیرینی که باعث شد فرهیختگان سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی از قدیمی‌ترین نسخه چاپی قاموس کتاب مقدس متعلق به سال ۱۴۷۳ میلادی رونمایی کنند.

این کتاب به مدت یک هفته در محل موزه قرآن و هدایای رهبر معظم انقلاب واقع در صحن کوثر حرم مطهر رضوی قرار دارد تا علاقه‌مندان به دیدارش بروند.

قدیمی‌ترین نسخه چاپی قاموس کتاب مقدس همزمان با اختراع صنعت چاپ (پنج سال پس از مرگ گوتنبرگ، مخترع صنعت چاپ در اروپا) به خط و زبان لاتین به چاپ رسیده و این در حالی است که این نسخه قدیمی‌ترین کتاب چاپی در کشور به شمار می‌رود.

حمیدرضا منتظر ابدی، مسؤول تالار کتاب‌های خارجی سازمان یادشده دراین باره می‌گوید: این کتاب به دست سید جلال‌الدین تهرانی وقف آستان قدس رضوی شده و در ابتدای آن یادداشتی از او درباره خرید کتاب از بروکسل در سال ۱۹۵۶ میلادی به ثبت رسیده است. در انتهای کتاب نیز یادداشتی به زبان انگلیسی به تاریخ ۱۹۸۸ میلادی از مسیوژان آر. می‌شو مشاهده می‌شود که این اثر فوق‌العاده نفیس را خلاصه‌ای از کتاب برادران رانر می‌داند. در این یادداشت ذکر شده که کتاب با نام «قاموس کتاب مقدس» در ششم آوریل ۱۴۷۳ در نورنبرگ آلمان به چاپ رسیده است./ جام‌جم دیلی

طراح:بیژن گورانی

### جدول شماره ۵۵۵۹

### جدول عادی

**افقی:** (۱) جرس- رمانی نوشته محمدرضا بایرامی- حرفش یکی است! (۲) مکتب‌ها- نام اصلی سلمان فارسی- شناسنامه (۳) مرکز تهیه فیلم‌های سینمایی آمریکا- ورزشی برای دفاع از خود (۴) هادی الکتریسیته- آهسته (۵) نام قدیم مدینه- پرندهای باپاهای بلند- وقار (۶) چاهک کف حوض- نام چندتن از پادشاهان فرانسه بود- مته برقی (۷) ماده اصلی گلوله- گنج- ویتامین خونی (۸) شهری در یونان- نامی که به اروپا و آسیا به عنوان یک قاره مشترک داده‌اند- گیاهی خودرو که از آن کنی‌امی‌گیرند (۹) ناپایدار- رساندن پیام به مردم- چراغ (۱۰) رسوم- حلقه نورانی اطراف چیزی- علم شعبده (۱۱) سامان بخشی- درخشان- خانم (۱۲) شبپور جنگی- یار زولیت (۱۳) معبد باستانی کنگاور- خدایی (۱۴) اسب قهوه‌ای- قوس‌های هلالی پیوسته- از پیامبران الهی (۱۵) همسر حضرت یعقوب (ع)- میدانی زیبا در اصفهان- از پسران فریدون پیشدادی.

**عمودی:** (۱) سرمای شدید - ابزارها- خوردر (۲) نیروگاه شمال - دارای اراده قوی - بازداشتن (۳) از بیماری‌های پوستی- شربت‌بندی - به صورت علنی (۴) مسلسل‌سنکین- نوعی طبل (۵) پوست دانه گندم - دربان- تار بافتن عنکبوت (۶) آبرزی عظیم الجثه- بچه سگ- چارپورای مسقف (۷) نافرمان- پول قطر- درختی جنگلی (۸) جهت- کوه‌های رنگی تبریز- برنج گیلانی (۹) لیزر و چسبناک - ساقه خوراکی- همیشه (۱۰) پدر- فرومایه- خواهر پدر (۱۱) دورافتاده - منتشرکننده کتاب - پول چین (۱۲)

#### حل جدول عادی شماره ۵۵۵۸

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵  
۱ د ا ت ک ف ا ک ف ا ک ف ا ک ف ا ک  
۲ د ر و س م ت م و ل د ف ت ه ی  
۳ ن ر ا د ا د ا د ا د ا د ا د ا د  
۴ م ا م ب ک ا م ب ک ا م ب ک ا م  
۵ ا ت ا و ا ب ر ب ر ی د و ر  
۶ د د ا ش ت ج ن ا ز ا د ا د ا د  
۸ ک م ر ک ر و م ی و ن ل ا ه ه  
۹ ر ش س ی ا ی ا ی ر ت ر ی ل ی  
۱۰ ی م ل و ز ی ر ی ک ا د ی  
۱۱ و ا گ ن م ز ا ج م س ک ر  
۱۲ ا م ت ا م ت ا ج ل ن ل ی  
۱۳ ا ل ن ی ن ک ک ا د ا د ا د  
۱۴ ت ا ب ا ک ل س ی م ت ن ش ی ب  
۱۵ ک ا م ش ی ر ی ن ت ا ی ل د

#### حل جدول ویژه شماره ۵۵۵۸

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵  
۱ د ا ب م ا ج م ا ج م ا ج م ا ج  
۲ م ن ک ا ن ا ن ا ن ا ن ا ن ا ن  
۳ ا ق ل ی م ا ن ا م و ل و د ی  
۴ د ن م ا و ر ا ن ی س ا ر ی  
۵ و ا ی م ت ب ن د ت ب ن ا و ی  
۶ ا س ک ا ج ک ت و ن د ر م د  
۷ ل د م ی ک ا ت ا ک ا و ا ی و  
۸ و ل ی ح ر ا م ی ا ر ا ز ا د  
۹ ا ل و م ی ر ل ب ک ی ک ب  
۱۰ ا ک ا ل و م ی د ا ع ی ک ا ن ی  
۱۱ س ن ت ی ج م ا س ه م ا ن  
۱۲ ا ن د و ر ا س ا ن ی ک ی  
۱۳ د ر ب ک ا ل و و د ا ل  
۱۴ ا ب ر ا ی ا ب و ج ا ت و ر  
۱۵ ا ت ش ا م و ش ک ا ب ی ه



خاک باشد، پاییل یا دست می‌شود جمعش کرد. آوار اما حکایت غریبی دارد. درهم است، بهت و حیرت، زود خسته می‌شوی و حین‌اش فکر می‌کنی خواب است. این خواب ادامه دارد تا وقتی زمختی تکه فلزی یا پیوزه آجری دستت را بخراند و خاک توی زخم‌ت برود و پسوزی...

#### عکس‌ها:

ایرنا و جام‌جم

هرچاکه این‌جوری آدم یک گله جا جمع می‌شد به احتمال قوی، یک نفر زیر بود که اندک امیددی داشتیم زنده مانده، دل به دل هم می‌دادیم و ثانیه ها قیمت جواهر داشت. این‌طور که زل زده‌اند به دوربین، یعنی امیدشان ناامید شده و عزیزشان پرکشیده است.



در این خانه هرکه بوده شواهد نشان می‌دهد زنده مانده، ولی فکر کن بیدار شده و صحنه‌های اطراف را دیده، چه حالی شده است.



زلزله بم به روایت حامد عسکری که خود شاهد عینی این فاجعه بزرگ بوده است

# صبح پنج‌دی پدر بزرگ من گم شد



حامد عسکری

شاعر و نویسنده

دوماه بعد از زلزله آمدم تهران. آمدم مثلاً درس بخوانم، ولی هیچ وقت دانشجوی عالی ای نبودم. درک برایم مهم‌تر از نمره بود. به اندازه‌ای که شهریه حرام نکنم درس می‌خواندم و بقیه‌اش به قدم زدن و فکر کردن و نوشتن می‌گذشت. تنم را خسته می‌کردم که شب بی‌هوش شوم و بتوانم فردا دوباره به شهرم فکر کنم. یکی از همان روزهای سرد زمستان ۸۲ بود که فکرش افتاد توی سرم. اینترنت به وسعت و سرعت الان نبود. پسران پرسان نشانی دفتر روزنامه‌ها را پیدا کردم و رفتم و از همه‌شان فقط یک خواسته داشتم. نسخه روزنامه شنبه ششم دی، از شماره ششم تا چهل‌م زلزله، هر روزنامه ۴۰ شماره. خیلی هایشان وقتی فهمیدند بمی هستم یک گفت و گوی کوچولو هم با من گرفتند و احتمالاً با عنوان یک منبع آگاه یا یک شهروند بمی، آن گفت و گور احتمالاً کار کردند یا لایه لای فایل روز مره‌شان گم شد. یادم می‌آید سراغ جام جم هم آمدم و ۴۰ شماره روزنامه موعود را هم گرفتم. سفر به فضا برایم محتمل تر بود تا این‌که روزی روی صندلی تحریریه جام جم بنشینم و برای سالگرد زلزله شهرم بم مطلب بنویسم. این عکس‌ها هرکدام قصه و روایتی دارند و امروز که دیدم‌شان دوباره دهنم مژه خاک گرفت و بغض خیس خوردم ام‌ترکید و حالم شد آنچه نباید می‌شد.



بم تا قبل از زلزله، تالار عروسی نداشت، خانه‌ها این‌قدر بزرگ بود که یک خانه می‌شد زنانه و یک خانه مردانه. آلبوم توی عکس را به دست گرفته با عکس‌هایی سیاه و سفید در خانه‌ای قدیمی. احتمالاً عروسی خودش است. احتمالاً در همین خانه. وضعیت هم خوب بوده که در آن سال‌های دور دوربین داشته... مردم همه خاطرات رنگی‌اش مدفون شده و حالا فقط یک رونوشت سیاه و سفید از آن باقی مانده است.



عطا (رفیقم) از زیر یک متر آوار زنده بیرون آمد. یک کمد افتاده بود رویش و اجازه داده بود نفس بکشد. پاهایش شکسته بود. از بیمارستان که مرخص شد یک شب پرسیدم عطا به چه فکر می‌کردی زیر آوار؟ خندید! گفتم چیه؟ گفت شب تنها بودم. در حیاط و ورودی ساختمان را قفل کرده بودم، زیر آوار خدا خدا می‌کردم کلیدساز پیدا کنند!

دوجا بغض خیلی ترکید، زانوهایم تا شد و فهمیدم چه خاکی سر سرم شده. یک جا وقتی ارشبو مجله ایران جوانم را از زیر آوار بیرون می‌کشیدم و لوله ترکیده خمیرشان کرده بود و یک بار هم وقتی این قلعه باشکوه این‌جوری شده بود یک کپه خاک.



بلندگوهای کوچولویی دم در داشت صدای فیلم را بخش می‌کرد می‌ایستادم و به عکس‌های تبلیغی فیلم زل می‌زدم و فیلم را می‌شنیدم و انطباق می‌دادم بخش زیادی از قوت تخیل و داستان‌نویسی‌ام را مدیون این سینما هستم.



آدم یک وقت‌هایی در زلزله زندگی‌اش را جمع نمی‌کند! من مطمئنم در آن چادر شب، چیز ارزشمندیا چیزی که حیات به آن وابسته باشد، نیست. من مطمئنم مرد خاطر‌اتش را جمع کرده.

در این دبیرستان، مادرم شیمی درس می‌داد. جوی روانی جلویش بود و عمارتی باشکوه داشت. یعنی الان آن دخترها با آن خنده‌های شرم‌لود و گونه‌های سرخ و آن پسرها که ظهر یا سنی جی هونداها قصد دل بردن داشتند. الان کجای قبرستان شش برابر شده بم آر미ده‌اند؟



این یک بسته پستی نیست. یک شکلات گنده هم نیست. پیکر یک آدم است! عزیزشان را از زیر آوار درآورده و منتظر چیزی بودند که تا قبرستان برسانندشان و نبود. پدر بزرگم را همین‌جوری گذاشته بودیم که برویم از کوچه پستی ماشین بیاوریم و هلال احمر جنازه را بی‌صاحب دیده و برده دفنش کند. صبح‌ه‌دی، پدر بزرگ من گم شد.